

اندیشه دینی حافظ

نقد و نظر

بهمن رهبری

□ مقدمه

دل‌نشین خود ثابت کردید. هنوز که هنوز است بسیاری از دانستنی‌ها در حافظ وجود دارد که مغفول واقع شده‌اند «هزار نشتر ناخورده در رگ تاکست» که مبادا افرادی گمان کنند که «به پایان رسید کار مغان». به دلایل فوق‌نمی‌توانم درک کنم چه‌گونه امکان دارد مقاله‌ی آقای دکتر هاشم محمدی با عنوان «حافظ شافعی و اشعری» با آن مشخصات، از ویرایش و بررسی آن جناب مجوز ترخیص کسب نموده و در ماهنامه ثبت و ضبط شده باشد، شمایی با آن حدت ذهن که نوشتار تان مشخص می‌کند در زمره‌ی اهل نظر هستید و در علم نظر بیناید.

باورهای دینی حافظ

مقاله‌ی آقای دکتر محمدی اختصاص دارد به باورهای دینی و کلامی حافظ، مشارالیه کوشیده‌اند با تفحص و تجسس در غزلیات - که بنا به گفته‌ی خودشان نشان‌دهنده‌ی سیر تطور و تحول آرا و افکار حافظ در ادوار مختلف زندگانی‌اش است - راهی به سوی اندیشه‌ی دینی و معرفت وی بگشایند، فارغ از این که امکان‌پذیر بودن فهم و درک عقاید و نظریات شعرا از طریق استناد به سروده‌هاشان موضوعی‌ست که حتمیت و قطعیت کافی نداشته و یجوز و لایجوز و لم و لانسلم‌های فراوانی دارد، خاصه در خصوص حافظ که صفات ایهام و تخیل و توریه، رکن رکن غزلیات و عنصر تفکیک‌ناپذیر آن به‌شمار می‌رود، احتمال عینیت یافتن این امر بسیار ضعیف بلکه اضعف است.

با تمام این احوال، اگر ادعای نویسنده‌ی محترم در این باب جامه‌ی عمل پوشیده، به فعلیت می‌رسید، جای بحث نبود؛ اما متأسفانه در اولین قدم این پژوهش معضلات و مشکلاتی چند شروع به جلوه‌گری در منظر خواننده می‌کند.

باب معرفت و شناخت

اول از همه می‌پردازیم به کلمه‌ی «معرفت» که قرار است همراه با اندیشه‌ی دینی حافظ در مظان بررسی و پژوهش واقع شود. واژه‌ی «معرفت» یک مفهوم کلی‌ست که مصادیق فراوانی داشته و محیط

پنجمین شماره‌ی ماهنامه‌ی وزین **حافظ**، مزین به مقاله‌ی بی‌ از آقای دکتر هاشم محمدی - عضو هیأت علمی دانشگاه - است. این اواخر مرسوم شده برخی از استادان دانشگاه خصوصاً در رشته‌های علوم انسانی، در صدر و پیشانی مقالاتی که جهت انتشار به جراید یومیه و هفتگی و ماهانه ... می‌دهند، در جوار نام خود عبارت «عضو هیأت علمی» را قید کنند. حال اگر مقاله و مطلب این عزیزان محتوی نکات جالب و جاذب باشد و پسند خاطر خوانندگان قرار گیرد، درج عبارت عضو هیأت علمی - که علی‌القاعده تأکید موکدی‌ست بر فضل و مراتب علمی - تأثیر چندانی نداشته و چیزی بر ارج و قرب نویسنده نمی‌افزاید، اما اگر نوشته احتواء بر تسامح و تغافل (در هر شکل و صورت) داشت، آن‌گاه این عبارت از معنی خود تهی شده و - به نوعی - گزارشگر رعونت نفس نویسنده‌اش می‌شود. و اما خود حضرت‌عالی یکی از عمیق‌ترین و پرمحتواترین پژوهش‌ها را در دومین شماره‌ی ماهنامه قلمی فرموده و مبحث خوش‌خوانی و خوش‌آوازی و آوازه‌خوان بودن حافظ را با استناد و استنباط از گفتار محمد گندام و فحوای برخی غزلیات در کمال صراحت و گویایی تشریح فرموده‌اید. به حقیقت عرض می‌کنم مدت‌های مدیدی بود که چنین مقاله‌ی جاندار و پرمایه‌ی نخوانده بودم - میرزاد دستی که انگور چید - در خصوص آوازخوانی حافظ به یاد ندارم نویسنده‌ای از اهل قلم متذکر آن شده و مقاله‌ای چنین موزون و دلکش آن هم با استنباط دقیق و عمیق از فحوای غزلیات و هم‌چنین گفته‌های محمد گندام قلمی کرده باشد. اصولاً عمل استنباط کردن هنری‌ست که نزد همه کس یافت نمی‌شود، اما نوشته‌ی فوق نشان داد که حد و اندازه‌ی آن نزد جناب‌عالی لاتعد و لاتحصی است. خصوصاً در این برهه از زمان که مصورکردن و ترسیم‌کردن حافظ در قالب یک فقیه شیعی امکاناً ارج و قرب فراوانی می‌تواند داشته باشد. مقاله‌ی حضرت‌عالی یک مسأله‌ی دیگر را هم ثابت کرد بدین معنی که بعد از «حافظ بس» مرحوم امیری فیروزکوهی بسیاری از ادبا تصور می‌کردند موضوعات مربوط به حافظ را باید مفروغ عنه پنداشت و جناب‌عالی با نوشته‌ی جذاب و

بر علوم متعددی است. معارف متداول زمان حافظ عمدتاً اشتمال دارد بر: علوم قرآنی، علوم دینی (فقه، اصول، تفسیر، حدیث و...) علم کلام، ادبیات عرب، فلسفه (طبیعیات و الهیات) و عرفان، و نویسنده‌ی گرامی مشخص نفرموده‌اند که متعلق خواست و اراده‌شان در باب بررسی معرفت نزد حافظ به کدامیک از شاخه‌های معرفت تعلق می‌گیرد، لذا این کلی‌گویی و کلی‌نگری موجبات انسداد باب هر نوع نقد و نظر را فراهم کرده است.

اما بررسی سیر تکاملی اندیشه‌ی دینی حافظ از محتوای غزلیات، مسأله‌ی کاملاً بکر و بدیع است و نگارنده گمان ندارد احدی از حافظ‌شناسان قدم در این وادی گذاشته باشد، به همین دلیل اگر مقاله‌ی جناب دکتر محمدی با استقصای کامل تنظیم و تدوین شده بود، شاید می‌توانست به منزله‌ی فتح بابی باشد برای سایر معتمقان و مدققان حوزه‌ی ادبیات و معارف اسلامی که با متابعت از جناب دکتر محمدی و به رشته‌ی تحریر کشیدن مقالات مستوفا و سودمند زوایای مکتوم و کنون این مبحث جذّاب و دل‌نشین را در منظر مشتاقان قرار دهند، اما متأسفانه تحقیقات راه‌گشایانه‌ی جناب نویسنده در این مقوله محدود شده به ذکر کلیّاتی متعارف و معمول به شرح ذیل که جمیعاً راهی به دهی نمی‌برند:

- ۱- در اشعار حافظ گاه اشارات شیعی دیده می‌شود و گاه نوعی گرایش کلی در اصول و فروع شافعی و اشعری؛
- ۲- مضامین اشعار نشان می‌دهد که حافظ در کلام اشعری و در فروع شافعی است؛
- ۳- در باب مذهب حافظ از راه قرائت تاریخی و شواهد کلامی نمی‌توان حرف آخر را زد؛
- ۴- ملامتی‌گری، ایهام‌گویی، مشرب رندی و... از جمله موانع درک شناخت دینی و مذهبی حافظ است.

موارد فوق - که از جای‌جای نوشته برگرفته شده - به‌زعم نویسنده‌ی محترم پژوهش‌های **راه‌گشایانه** در باب دین و مذهب حافظ است. مطمئناً هر کس که تنها یک‌بار دیوان غزلیات را مرور کرده باشد، کمّ و کیف مسایل مذکور، به وضوح و روشنی هرچه تمام‌تر برایش آشکار خواهد شد. این نحو موضوعات پیش از آن که داخل در مقوله‌ی معلومات باشند، در عداد بدیهیات، مسلّمات و مشهورات هستند و به بدهت عقل نظری دریافت می‌شوند، بی‌آن که نیازی به تحصیل و تعلیم باشد، مضاف بر این که جناب دکتر محمدی در مطلع مقاله‌ی خود و از باب براءت استهلال و عده‌ی **راه‌گشایی** جهت نیل به آرای دینی حافظ را داده‌اند و در مقطع آن ناممکن بودن این کار را به‌خاطر ایهام‌گویی و ملامتی‌گری و غیره بیان فرموده‌اند! کلاً ملخص و مجمل گفته‌ی ایشان چنین است:

غزلیاتی که سیر تکاملی مضامین‌شان بازگوکننده‌ی اعتقادات دینی و مذهبی حافظ است، به‌خاطر وجود ایهام و ایهام... در بطن و حاقشان، تاویل‌پذیر گشته‌اند و این خصیصه‌ها موانع شناخت عقاید حافظ به‌شمار می‌روند. از تأمل در ماحصل این اظهارات بر بنده معلوم نشد که آیا نویسنده‌ی گرامی، در حین نوشتن نوشتار متوجه

موانع‌ها و رادع‌هایی نظیر ایهام و ابهام شده و در نتیجه بحث و بررسی حول محور عقاید خواجه را ناممکن دانسته و یا قبل از تقریر و تحریر مقاله به معضلات فوق‌اشراف داشته‌اند، اگر شق اول صحیح باشد و جناب ایشان در اثنای نگارش به مسایل موصوف آگاهی پیدا کرده باشند، که در این صورت عرضی ندارم، اما اگر آشنایی مسبوق به سابقه بوده (که قطعاً چنین است)، در این حالت آن وعده‌ی اولیه‌ی مطلع مقاله - که می‌دانستند امکان تحقق ندارد - چه بود؟ و این خلف ثانویه‌ی مقطع چیست؟

اعتقادات کلامی حافظ

چه‌گونگی اعتقادات کلامی حافظ، بخش دیگری از مقاله را تشکیل می‌دهد. وزن مخصوص این بخش از نوشتار و کیفیت نظریات نویسنده خواننده را به تأمل واداشته و پرسش‌هایی برایش مطرح می‌شود، مانند این که: آیا نویسنده‌ی محترم، نوشته را در تعجیل و قلت فرصت به نگارش درآورده‌اند، آیا بعد از اتمام کار، زمانی ولو کوتاه را صرف بازخوانی و بازبینی و ویرایش آن کرده‌اند که علی‌القاعده جواب باید منفی باشد، چون اگر کرده بودند به‌سادگی و سهولت متوجه اشکالات ابتدایی مستتر در متن می‌شدند، جناب دکتر محمدی رؤوس برخی از اصول عقاید اشاعره را در قالب پنج مفهوم نقل فرموده و تعدادی از ابیات را به‌عنوان مصادیق آن مفاهیم و در جهت اثبات انتساب آرای حافظ به اعتقادات اشعریان، در ذیل هر مفهوم ذکر کرده و به شهادت گرفته‌اند اما عنایتی نفرموده‌اند که اولاً بعضی از اصول پنج‌گانه منقول مانند: «اندیشه‌ی جبر، نفی اعتبار عقل یا نفی اسباب و علیّت» جزو متفرعات و فروعات توحید افعالی بوده و در زمره‌ی مشتقات اصل اخیر قرار دارند و رابطه‌ی فی‌مابین‌شان طولی‌ست نه مترادف و هم‌مرتب با آن و عرضی. ثانیاً مفاهیم و مضامین آن دسته از ابیاتی که در مقام مصادیق قرار گرفته و مورد استشهد واقع شده‌اند هیچ نوع سنخیت و تجانسی با اصل کلی استنادشده ندارند، نظیر بیتی که در اصل گویای رزاقیت حق تعالی است، اما مستند اثبات توحید افعالی قرار گرفته.

جناب دکتر محمدی به قطع یقین، بهتر از من واقف هستند که مفهوم توحید افعالی در علم کلام و عرفان نظری یعنی اعتقاد به این که همه‌ی امور جاری و ساری در کائنات تابع حکمت بالغه و مشیت فائقه‌ی خداوند و به نحوی خواسته‌ی ذات مقدس اوست. موکد این مطلب، کلمه‌ی شریفه‌ی «لا حول و لا قوه الا بالله» است که سالک و رونده‌ی طریقت در مقام توحید افعالی، مفهوم آن را کشف و شهود کرده و آیینی دلش در معرض اشراق لمعات آن قرار می‌گیرد و به سر و علن یقین حاصل می‌کند که «لا موثر فی الوجود الا الله» و مؤثری جز خداوند در دار وجود نیست. توجیه این مطلب که از امهات عرفان نظری است، نزد اشاعره بدین قرار است که دّیاری در دار تأصل و تفرص صاحب اثر نیست و همه‌ی آثار مستقیماً از جانب خداوند است و اوست که خالق افعال و اعمال بندگان است. بنده آفریننده‌ی عمل خود نیست، بلکه کسب‌کننده‌ی آن است و

قدرت انسان به انجام فعل توأم با فعل است نه مقدم بر فعل. خلاصه یعنی نفی و طرد هرگونه قدرت و اراده و اختیار در ما سوی الله.

حال به وضوح هرچه تمام تر مشخص می شود که توحید افعالی طابق النعل بالنعل بر مفاهیم جبر و نفی عقل و نفی علیت صدق کرده و این عوامل در بطن این نوع توحید مستتر است و لازم و ملزوم یکدیگرند، به همین دلیل تفکیکشان از یکدیگر و هم عرض قراردادنشان تسامح بین و آشکار است. سالکی که توحید افعالی محور اعتقاداتش قرار گیرد، قطعاً و قهراً رابطه‌ی علی و معلولی را منکر است، مسلماً عقل نزد او فاقد حجیت است و محققاً جبری ست و این موارد سه گانه اولین پلکان نردبانی هست که به توحید افعالی منتهی می شود.

طرداً للباب عرض می کنم، اشاعره بر اساس اعتقاد به توحید افعالی منکر توحید صفاتی - که متعلق اعتقاد معتزله بود - شدند و متقابلاً معتزله هم به خاطر ایمان به توحید صفاتی، توحید افعالی اشاعره را نفی کرده و عقیده‌ی خود را در مورد این نوع توحید در قالب اصل «عدل» بیان نمودند (شرح و تفصیل مطلب در حوصله‌ی این مقال نمی گنجد).

پیرو مطالب مذکور حق آن بود که جناب دکتر محمدی در وهله‌ی اول مسأله‌ی توحید افعالی را به صورت فشرده و مختصر تشریح و تبیین می فرمودند و سپس عوامل تشکیل دهنده‌ی آن را با استناد به ابیاتی که مضامینشان دلالت بر مفاهیم فوق دارد، یکایک بیان می فرمودند، اما به عوض این کار در بخش مربوط به «اندیشه‌ی جبر» حافظ، مطلبی را مدعی شده‌اند که غیرقابل باور و مایه‌ی بهت و حیرت آدمی ست، ایشان فرموده‌اند: «اندیشه‌ی جبر که نزد اشاعره مقبول است در شعر حافظ با اندیشه‌ی اختیار برابری می کند.» به واقع عرض می کنم تاکنون هیچ یک از حافظ شناسان در پنجاه سال اخیر چنین نظیر بی پایه و اساس و مملو از اشتباه را نه به زبان گفتار رانده‌اند نه به زبان نوشتار.

نگارنده در این خصوص استقصای کامل دارم. آخر چه گونه امکان دارد عقاید حافظ را منتسب به جبر کرده و آرا و افکارش را منسوب به اشاعره دانست و در همان حال مدعی شد که اندیشه‌ی جبر و اختیار در حافظ برابری می کند؟ فاعتبروا یا اولی الابصار. مفهوم فرمایش نویسنده‌ی محترم منجر به این می شود که بیذیریم یا حافظ معنا و مفهوم حقیقی جبر و اختیار را نمی دانسته و از سر تفنّن و تفریح گاهی به جبر گرایش پیدا می کرده و گاهی به اختیار و یا این که اساساً به هیچ یک از این دو مقوله اعتقاد و ایمان راسخی نداشته و صرفاً به خاطر لحاظ کردن هنر برای هنر یا افزایش کمیّت اشعار و یا در نظر گرفتن پسند روز و ترس از این که مبدا به یک جبهه و سمت و سو منسوب و مربوطش نمایند (دقیقاً به مثابه‌ی بسیاری از شعرای لاین العریکه‌ی تاریخ ادبیات ایران) مبادرت به سرایش ابیات و اشعار مساوی و برابر در این دو موضوع نموده است. مسلماً ساحت کبریایی حافظ از انتساب به چنین امور سخیف و نازلی پاک و منزّه است.

بنده که در هیأت علمی هیچ مؤسسه و نهادی حتا در سطح نهضت سوادآموزی و اکابر هم عضو نیستیم، در طرفه‌العین و به نظره‌ی اولی می توانم لاقلاً پنجاه مقابل ابیاتی که مفهوم و مضمونشان یا به صراحت یا به ضرب تفسیر و تأویل دال بر اختیار است، ابیات مشعر بر جبر و جبرگرایانه از دیوان شریف لسان الغیب استخراج کنم. ابیات بی شماری در کل دیوان وجود دارد که معانی و مفاهیمشان به صورت جلی یا خفی ناظر بر جبر بوده و مصداق جبرانگاری حافظ هستند و بسیار مستبعد است که مضمون این ابیات حتا به ضرب و زور تعبیر و تأویل های آن چنانی هم به قرائت‌ها و برداشت‌های دیگری میدان بدهند، گذشته از این گرایشات اشعری گونه حافظ و اعتقاد شداد و غلاظش به جبر، متفق علیه کلیه حافظ شناسان می باشد. اما آن دسته از ابیات هم مانند: «چرخ بر هم زمن... و عالمی از نو بیاید...» که از ظواهر آن‌ها رایحه‌ی اختیار به مشام می رسد در حقیقت بیانگر اعتقاد حافظ به تفویض نیست، بلکه به طور ضمنی و تلویحی نشانگر اعتراض او به جبر و جباری است و شرح و بسط آن زمان موسع و مفصلی را طلب می کند. «این سخن بگذار تا وقت دگر»، مطالب بیش از حد به دراز کشید.

سخن پایانی

میزان علاقه‌مندی و سرسپردگی من به خواجگی شیراز در حدی ست که مدت ۱۵ سال از عمرم را در محضر شادروانان **دکتر هروی و دکتر ضیاءالدین سجادی** زانوی ادب زده و از محاضرات و مذاکرات آن زنده یادان در باب حافظ بهره‌ها برده و فیض‌ها کسب کرده‌ام، به همین دلیل هر زمان مواجه و مصادف با روزنامه، هفته‌نامه، ماهنامه، جریده یا مقاله‌ای در خصوص حافظ شوم، بی اختیار و ناخودآگاه بررسی چند و چون محتویات آن وجهه‌ی همتم قرار می گیرد، سائقه‌ی همین عشق و علاقه به ادب کلاسیک و شخص حافظ مرا بر آن می دارد که خدمت‌تان عرض کنم مقام و منزلت حافظ هم چنین جایگاه شخص جناب عالی مابین فرهیختگان مملکت، خیلی رفیع تر و بزرگ تر از آن است که این قبیل مقالات سخیف و سست در خصوص مواضع فکری و فرهنگی حافظ نوشته شده و در ماهنامه‌ی شما درج شود. مسلم است که نااهل دست از سخن گفتن بر نمی دارد، اما حضرت عالی که اجباری به درج و انعکاس این گونه سخنان ندارید، نشستن و چندورقی را سیاه کردن و حافظ را سرگردان و حیران بین جبر و تفویض معرفی کردن - که نوعی نسبت‌دادن تضاد و تناقض شخصیتی در حق حافظ است - و اعتقاداتش را بی رابطه و ضابطه و بدون دلیل و مدرک به صورت فله‌ای به اشاعره نسبت‌دادن، و خلاصه رطب و یابس به هم بافتن، نه اسمش تحقیق و پژوهش است نه جایش در **ماهنامه‌ی حافظ**.

در خاتمه امیدوارم عذر تقصیر تصدیح حاصله را که ناشی از تطویل نوشته است پذیرا باشد و از این عرایض بر دامن شریف‌تان غبار خاطری از رهگذر من ننشسته باشد. ■